



بسم الله الرحمن الرحيم

## ادامه مباحث تعلیم

در پایان مباحث تعلیم چند نکته باقی مانده که باید مورد توجه قرار داد در آخرین عنوان که عنوان هشتم بود گفتیم: حکم ارشاد جاهل چیست؟

## ارشاد جاهل در موضوعات و احکام

ارشاد جاهل دو نوع بود؛ ارشاد جاهل در موضوعات و ارشاد جاهل به احکام؛ هر کدام ویژگی‌ها و خصوصیات خود را داشت که بحث شد و ادله را بیان کردیم این که عالم نباید کتمان بکند و اگر سؤال شد باید جواب دهد.

## ارشاد جاهل در موضوعات

در موضوعات نه واجب بود و نه مستحب و در احکام و معارف دینی در جایی که مورد ابتلا باشد یا ضروریات و نیازهای ضروری اعتقادی باشد واجب است و فراتر از آن مستحب است در موضوعات یک استثنایی داشت و حاصل بحث این شد که ارشاد جاهل در موضوعات واجب و حتی راجح نیست، دلیلی ندارد الا اینکه بدانیم شارع راضی به ترک یا راضی به فعل آن نیست که در آنجا باید گفت. مثلاً یک آدم بی‌گناه را می‌کشد یا شرب خمر می‌کند، این در موضوعاتی است که «لا یجب و لا یستحب ارشاد الجاهل الا اذا کان موضوعاً مهما نعلم من الشارع بأنه لا یرضی بفعله أو ترکه».

## ارشاد جاهل به احکام

قسم دوم ارشاد به احکام و اعتقادات و معارف دینی است که نسبت به اعتقادات اولیه و احکام مورد ابتلا بر عالم واجب است که ارشاد به ادله‌ای بکند و در غیر آن مستحب و راجح است در غیر از احکام و موضوعات در سایر علوم مثل علوم طبیعی، ریاضی تابع عناوین عامه و ثانویه است و وجوبی ندارد مگر اینکه آگاه کردن لازمه عزت اسلامی و استقلال مسلمانان باشد. هشتمین مورد ارشاد جاهل بود که شامل ارشاد جاهل به موضوعات، معارف دینی، سایر علوم بود.

- ارشاد جاهل به موضوعات؛



- ارشاد جاهل به احکام و معارف دینی؛ (اعم از اعتقادات و اخلاق)
- ارشاد جاهل به سایر دانش‌ها و علوم.

موضوعات رجحانی ندارد مگر اینکه شرایط خاصی در کار باشد و موضوع مهم باشد که به خیال اینکه واجب القتل و اعدامی است فردی را می‌زند درحالی‌که واقعاً نیست و مسلم است که شارع راضی به ترک آن نیست. دلیل لفظی وجود ندارد و بنا بر استدلال عقلی است. معارف دینی هم در حد ضروریات اعتقادی و مسائل مورد ابتلا واجب است غیر آن مستحب است. در مورد سایر دانش‌ها هم الزامی نیست الا اینکه عناوینی برای آن قائل شویم.

### نکته

مواردی که گفته شد عالم باید تعلیم دهد مخاطب این تعلیم و وظیفه تعلیمی چه در جایی که وظیفه الزامی یا رجحانی باشد یا مخاطب او علما هستند. سؤال این است که کسی که دارای علم است باید آگاهی و آموزش را به دیگران بدهد این شرط وجوب علم است یا شرط واجب است؟ یعنی آیا مثل استطاعت است که اگر علم داشت مثلاً مستطیع بود این تکلیف برای او پیدا می‌شود یا شرط واجب است و باید این علم را به دیگری آموزش بدهد و اگر هم بلد نیست باید کسب کند. شرط وجوب مثل استطاعت است، شرط واجب مثل طهارت است؛ باید تحصیل طهارت کند ولی تحصیل استطاعت واجب نیست. تحصیل شرط وجوب لازم نیست و واجب مشروط است اما تحصیل شرط واجب لازم است.

در مواردی که باید قرآن را به فرزند بیاموزد یا عالم باید ارشاد جاهل کند آیا باید علم را تحصیل کند و به دیگری بیاموزد یا اگر عالم بود، این وظیفه را دارد؟

پاسخ این است که این‌ها شرط وجوب است نه شرط واجب، وقتی که دلیل می‌گوید بر علما واجب است که «مَا أَتَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَالِماً عِلْماً إِلَّا أَخَذَ عَلَيْهِ الْمِيثَاقَ أَنْ لَا يَكْتُمَهُ»<sup>۱</sup> یا «وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ - لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ» (آل عمران/۱۸۷) کسی که این ویژگی را داشته باشد وظیفه دارد. اگر بگوید این ویژگی را کسب کن دلیل دیگری می‌خواهد و الا ظاهر دلیل همیشه این‌گونه است. وقتی می‌گوید مستطیع باید حج انجام دهد فرض گرفته که استطاعت حاصل شده و حالا حکم را باید انجام دهد. از این دلیل استفاده نمی‌شود که باید استطاعت را به

<sup>۱</sup> - نهج الفصاحة (مجموعه کلمات قصار حضرت رسول صلی الله علیه و آله)، ص: ۶۹۳.



دست بیاورد. اگر می‌گفت باید حج انجام داد و یک دلیل مطلق داشتیم، مقدمه حج استطاعت است و بایستی استطاعت را کسب کند، ولی وقتی بگوید «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» (آل عمران/۹۷) یعنی وقتی حکم را روی «مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» بیاورد، استطاعت مفروض دلیل است یعنی اگر بود این تکلیف است و حکم روی خود استطاعت نمی‌رود که باید تحصیل کرد. این قاعده ادله است؛ اگر بگوید تعلیم دیگران بر همه شما لازم است و باید قرآن را به دیگران آموزش دهید به این معنا است که قرآن را یاد بگیرید و به دیگران آموزش بدهید، البته به نحو واجب کفایی یا عینی، اما وقتی بگوید بر علما واجب است که جاهلان را ارشاد کنند یعنی اگر این علم پیدا شود شما تکلیف دارید.

## علم و عالم بودن شرط وجوب است یا واجب؟

سؤال این است که در موارد وجوب یا استحباب تعلیم طبق بحث ارشاد جاهل و سایر مباحث، علم و عالم بودن شرط وجوب است یا واجب؟ فرق آن دو این است که اگر استحباب باشد تحصیل آن لازم نیست، شرط واجب باشد تحصیل آن لازم است.

در پاسخ به این سؤال این مقدمه را ذکر می‌کنیم که خطاب اگر روی عنوانی رفته قیدی در آن عنوان است که وجوب ندارد ولی اگر خطاب روی کلی مکلف باشد و عنوان در آن نباشد و شرط و مقدمه آن باشد از باب مقدمه واجب می‌شود. این قاعده قضیه است که خطاب و امر دو قسم است:

۱- تعلق به مطلق مکلف است؛

۲- تعلق به مکلف موصوف به شرطی و صفتی است.

اگر آیه همین بود «لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ» مطلق مکلف بر همه مردم لازم است که حج انجام دهند و همه باید استطاعت به دست بیاورند و به حج بروند اما اگر بگوید «لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ» که در آیه هم می‌فرماید، «لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ» من استطاع عطف بیان یا بدلی است که در واقع این‌گونه می‌شود «لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ» یا «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ» (بقره/۱۸۳) در «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ» علیکم یعنی شما مکلف هستید هر چه شرط روزه گرفتن است باید تحصیل کنید یا وقتی می‌گوید «أَقِيمُوا الصَّلَاةَ» بر همه مکلفین می‌گوید نماز را اقامه کنید و باید شرایط اقامه نماز و مقدمات آن را تحصیل کند مگر اینکه در جایی خود دلیل بگوید لازم نیست اما «لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ» که مستطیع می‌گوید این استطاعت که در موضوع و مخاطب حکم اخذ شده شرط



و جوب می شود یعنی لازم نیست که تحصیل کند. اگر استطاعت اتفاق افتاد، حج را واجب کرده اند اگر اتفاق نیفتاد تا آخر عمر واجب نمی شود و نه تنها تحصیل آن لازم نیست بلکه ممکن است کسی کاری کند که این شرط بر او محقق نشود کما اینکه بعضی بزرگان چنین کاری را کرده اند؛ مثل مرحوم آقای نجفی که عهد داشتند از قم بیرون نروند که در آن موقع استطاعت هم برایشان پیدا نمی شد. پس جایی که صفت و ویژگی در خود مخاطب به حکم اخذ نشود می تواند به صورت شرط واجب درآید ولی اگر در محدوده خطاب قرار گیرد شرط وجوب می شود. در مانحن فیه می فرماید: «وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ» یا «علی العالم ارشاد الجاهل» که به این تعبیر نیست ولی متخذ از روایات است. در قواعد عمومی تعلیم علوم واجب و مستحب یا ۷-۸ مورد خاص معمولاً قید عالم در آن اخذ شده، عالم باید علم را به دیگران بیاموزد لذا اینجا هم شرط وجوب است. در مواردی که گفته می شود تکلیف عینی یا کفایی مثلاً قرآن، احکام، عقاید یا حدیث را به دیگران بیاموزد چون مخاطب و متعلق حکم مکلف مقید به قیدی است که همان عالم است قید علم شرط واجب نمی شود و شرط وجوب است یعنی نمی گوید که برو علم را تحصیل کن.

دلیل دیگر می تواند بگوید که این علم را باید به دست بیاوری، همان طور که در بحث تعلم بحث شد. این دلیل می گوید که عالمان همان وظیفه را دارند، اما مکلفان وظیفه دارند که این علم را تحصیل کنند تا مخاطب این حکم شوند این دلیل ساکت است و الا ادله دیگری می گوید در ضروریات مورد ابتلا خود فرد فراگیری واجب است و الا از ادله چیزی بیش از این استفاده نمی شود.

نکته ای وجود دارد که وقتی این قاعده را در مانحن فیه تطبیق دادیم نتیجه همین شد که عرض کردیم که قید علم و عالم جزء موضوع ادله است و لذا نه شرط وجوب می شود نه شرط واجب در مواردی قید عالم را ندارد.

## نتیجه

در همه موارد عمومی و ۸ مورد خاص که گفته شد قاعده اولیه این است چون خطاب عالمان هستند تحصیل علم واجب نمی شود، شرط وجوب است اما در مواردی مخاطب حکم والدین است یا در تعلیم قرآن دارد که «ما احسن للمؤمن ان یکون فی تعلم القرآن او فی تعلیمه» در آنجا مخاطبی نبود که عالم به قرآن باید قرآن را تعلیم دهد. می فرماید بر مؤمن و مسلمان لازم و راجح است که قرآن را آموزش دهد یا حتی در حدیث آمده است «علموا اولادکم» که والدین را مخاطب قرار داده است.



مواردی که به علما خطاب نمی‌کنند بلکه به پدر و مادر و حکومت خطاب می‌کند یا به مردم بدون تقييد به قید عالم خطاب می‌کند، حکم چیست؟

جایی که علما دارد شرط وجوب واضح است اما در مواردی که چنین قیدی نیست ابتدا به ذهن می‌آید که باید اول یاد بگیرد تا بتواند یاد بدهد چه وجوب چه مستحب باشد در جایی که واجب است مقدمه و شرط واجب می‌شود و اگر مستحب است مقدمه مستحب می‌شود. در جاهایی که مخاطب عالمان نیستند باید در قسمت اول قرار بگیرد منتهی به ۲ نکته باید توجه کرد؛ در مواردی که خطاب متعلق به علما شد، قسم دوم است و علما شرط وجوب دارد و در مواردی که خطاب متعلق به عنوان مؤمن مکلف یا به والدین است یعنی عناوینی مخاطب قرار گرفته که عالم نیست و عنوان علم در مخاطب منظور نیست، در این موارد قسم دوم است که ظاهر اولیه این است که حکم آن هم شرط واجب می‌شود یعنی باید برای تحصیل علم اقدام کند منتهی در این قسم باید به ۲ نکته توجه داشته باشیم:

### نکته اول

یک نکته این که ممکن است کسی بگوید علم در اینجا شرط و قید ارتکازی است ولو در خود دلیل نیامده باشد و این نکته فنی است؛ مثلاً «یا ایها الذین امنوا» «ایها الناس» خطاب عام است ولی به دلیل عقلی می‌گوییم که خطاب متوجه عقلا است و مجانین را شامل نمی‌شود یا به دلیل دیگری می‌گوییم این خطاب متوجه مکلفین است غیر مکلفین را شامل نمی‌شود و بعضی قیود به صورت دلیل خاص عقلی یا شرعی یا ارتکازی و عقلایی، قیدی به دلیل یا مخاطب می‌خورد. ممکن است کسی بگوید اشاره به این است که قرآن را یا حدیث را آموزش دهید یا به پدر و مادر می‌گوید ولو اینکه قید علم در آن نیست و مثل جاهایی نیست که می‌گوید بر علما است که کتمان علم نکنند و علم خود را نشر دهند یا اگر سؤالی شد پاسخ دهند. علما در عنوان نیامده و کلی است ولی ممکن است بگوییم به قرائن حکم موضوع و با قرائن لبی به کسی اختصاص دارد که بداند و الا کسی که نداند تکلیفی بر او نیست. این شبهه‌ای است که ممکن است کسی مطرح کند که البته شبهه خیلی درستی نیست برای اینکه آنچه عقل ما می‌فهمد این است که باید برای تعلیم علم داشت اما شاید با همین بیان می‌گوید که خودت هم یاد بگیر و بعد یاد بده، جایی که شرط عقل می‌زدیم هم حکم عقل است هم دلیل دارد و جایی که شرط تکلیف را می‌گوییم باز دلیل داریم، اگر حکم عقل یا دلیل لفظی باشد قیدی به آن می‌خورد ولی در اینجا فقط عقل این را می‌فهمد که بدون این



نمی‌شود آن را انجام داد ولی این‌که تکلیف مقید به این است یا تکلیف مقید نیست تکلیف مطلق است و می‌گوید برو یاد بگیر، هر دو معقول است و لذا قرینه‌ای بر این نیست که مواردی که خطاب تعلیم متوجه عالم نیست بگوییم که علم هم قید مخاطب است، قرینه لبیه در اینجا تام نیست فلذا خطاب عام به عموم خود باقی می‌ماند.

بنابراین در مواردی که مخاطب علما باشند علم شرط وجوب است اما مواردی که خطاب و موضوع دلیل و در مخاطب حکم، علم و عالم بودن اخذ نشده قرینه‌ای وجود ندارد که بگوییم علم در اینجا جزء موضوع است و لذا اطلاق آن باقی می‌ماند و تحصیل علم واجب و شرط می‌شود البته واجب کفایی است. در قرآن و حدیث و مضامین و موارد مشابه همین‌گونه است جایی که واجب یا مستحب است و قید عالم ندارد دلیلی داریم که مطلق است لذا تحصیل این علوم به نحو کفایی واجب یا مستحب است برای اینکه تعلیم آن‌ها واجب یا مستحب است و نتیجه مهمی که به دست می‌آید تعلم این‌ها هم به‌طور مستقل واجب یا راجح و مستحب است هم از باب مقدمه واجب یا راجح می‌شود. تعلم خیلی از مواردی که گفته می‌شود واجب یا راجح است هم دلیل مستقل داشتیم که به صورت نفسی ترغیب کرده که یاد بگیرید در مواردی به نحو وجوب و استحباب و علاوه بر آن طبق این بیان وجوب یا استحباب مقدمی برای تعلیم پیدا می‌کند و موجب تأکد وجوب یا استحباب یا رجحان می‌شود و اگر در جایی هم در تعلم دلیل خاصی نداشته باشیم از خود تعلیم می‌توانیم استفاده کنیم که تعلم واجب است یا مستحب، در تعلم دلیل وجود داشت که مستحب است یا واجب، ولی بعضی جاها دلیل نداشتیم و اینکه دلیل بگوید تعلیم واجب یا مستحب است و خطاب آن به علما نیست، بالملازمه می‌گوید که تعلم آن از باب مقدمه واجب یا مستحب است.

اگر بگوییم دلیل می‌گوید بالمباشره باید انجام دهد نتیجه همان است که عرض شد یا بگوییم دلیل القرینه است برای اینکه قید عالم بودن دارد حتی در اینجا قید لبی است که نفی کردیم.

## نکته دوم

ممکن است بگوییم در مواردی ولو قید عالم ندارد اما تکلیف به تعلیم مباشری تعلق نگرفته است بلکه به تعلیم بالمباشره او بالتسبیب و الواسطه تعلق گرفته است اگر این‌گونه باشد تعلم آن لازم یا راجح نیست یعنی از این دلیل واجب، راجح یا مستحب بودن تعلم فهمیده نمی‌شود کما اینکه در والدین و این‌ها این احتمال را دادیم. در والدین که می‌گوید قرآن و حدیث را آموزش بده و به عنوان وظیفه و حق او ذکر می‌کند به قرائتی نمی‌خواهد بگوید که مستقیم اقدام کند، ولو اینکه برای آموزش اجیر بگیرد در اینجا شامل می‌شود در مواردی که می‌گوییم مباشرت شرط نیست



چون اعم می‌شود قید و مقدمه هم آن نیست چون تسبیب که شد لازم نیست خود او بداند در آنجا قید می‌خورد که شما باید بالمباشره او بالتسبیب فرزند خود را با قرآن آشنا بکنی اگر متعین شد که خودت یاد بدهی، باید خودت یاد بگیری ولی اگر تعین نداشت یادگیری خودت لازم نیست می‌توانی دیگری را اجیر بگیری تا یاد بدهد. بحث در اینجا محدودتر می‌شود یعنی در صورتی که تعین در مباشرت نداشته باشد یادگیری خود او لازم نیست مگر اینکه به نحو خاصی تعین پیدا کند مثلاً جایی که امکان ندارد دیگری را پیدا کند تا تعلیم دهد ولی خود او می‌تواند به نحوی یاد بگیرد و یاد بدهد در اینجا متعین می‌شود.

### نتیجه

تعلیم اگر تعلق به علما گرفته باشد تحصیل علم برای تعلیم فلان موضوع لازم نیست، اگر کسی عالم شد و در جایی که جامعه نیاز دارد کتمان علم الهی کند، حرام انجام می‌دهد اما اگر عالم نبود مثلاً یک بقال ساده تکلیفی ندارد در جایی که تعلیم متعلق به مطلق مکلف باشد و قید مباشرت داشته باشد که باید خود او اقدام کند در نتیجه تحصیل علم واجب است.

### نکته سوم

تعلیم متعلق به مطلق مکلف اما اعم از مباشرت باشد کما اینکه در والدین و حکومت چنین است در اینجا تحصیل علم واجب نیست. این که می‌گوید عالم باید به سؤالاتی که از او پرسیده می‌شود پاسخ دهد، علم را کتمان نکند یا ارشاد جاهل کند عنوان همه این‌ها عالم است اگر عالم شد تعلیم واجب است. مواردی هم عموم انسان‌ها یا والدین مخاطب شده‌اند ولی مباشرت در آن شرط نیست در اینجا هم تحصیل علم واجب نیست. در بحث‌های گذشته مصداقی بر قسم دوم نیست که عموم برای تعلیمی مخاطب شده باشند و مباشرت در آن شرط باشد، قسم دوم چندان مصداق ندارد.

### نتیجه

در نتیجه آنچه در موارد هشتگانه خاص و موارد عمومی که به عنوان قواعد کلی تعلیم واجب و مستحب بود به عنوان علم یا شرط تکلیف و وجوب است و از این جهت واجب نیست یا اگر هم شرط تکلیف و وجوب نباشد



چون مباشرت در آنها نیست باز هم تحصیل علم واجب نیست الا جایی که غیر مباشری امکان ندارد و باید بالمباشره اقدام کند جایی که تعیین پیدا کند دلیل به والدین می گوید بالمباشره یا بالواسطه، اما اگر اوضاع و احوال به گونه ای است که بالمباشره نمی شود باید بالواسطه اقدام کند آنجا استثناء است که باید خود او اقدام به یادگیری کند و می شود استفاده کرد که تعلم آن هم واجب است.

سؤال:

جواب: سیره و ارتکاز عقلایی این است وقتی که به پدر و مادر می گوید چنین وظیفه ای داری به ذهن هیچ کس خطور نمی کند که خودت باید به او یاد بدهی در زمان ائمه هم متداول بوده هم ارتکاز عقلایی است و هم سیره است و مجموعاً متفاهم از دلیل را اعم قرار می دهد.

سؤال:؟

جواب: اگر تعیین پیدا کند یعنی راهی جز این نیست باید خود او اقدام کند مثلاً سفیری به یکی از کشورهای خارجی می رود و چند سالی باید آنجا زندگی کند و فرزندش همراه او است و تعلیم قرآن هم از وظایف واجب بود و در آن کشور آموزش اسلامی وجود ندارد درست است که تکلیف گفته بالمباشره او بالتسبیب ولی فرض تسبیب خارجاً منتفی است و لذا تعیین در تعلیم می کند و اگر بلد نیست باید یاد بگیرد.

سؤال:؟

جواب: اگر بنا است آنجا برود باید در اینجا فرا بگیرد بعد برود تا وظیفه خانوادگی را انجام دهد. در تکمیل مباحث لازم بود این نکته ها عرض شود.

حکم تعلیم علوم چه علوم دینی و چه غیردینی و انواع و اقسام آن چه به عناوین کلی و چه به عناوین خاص و خوب و رجحان آن را ذکر کردیم. شرایط و آداب تعلیم باید گفته شود وظائف حکومت و خانواده را می شد بگوییم یا بعد بحث کنیم قرار بر این است که بعد از اینکه احکام تعلیم را ذکر کردیم شرایط و آداب معلم را بیان بکنیم و به ترتیب منیه المرید برمی گردیم شرایط و وظایف معلم را بررسی خواهیم کرد. و صلی الله علی محمد و آله الاطهار